

روزنامه و مورخ

پخش سیوم [فصل دوم]: روزنامه به عنوان یک شخصیت

■ لوسی ام. سالمون، ترجمه محمدجواد اردلان*

طنز و فکاهی فردی در روزنامه‌ها هم چنان با سلیقه و ذوق این و آن تداوم یافت. هر چند آنها در فرهنگ‌سازی برجستگی نداشتند، اما در شکل ابزارهایی به منظور سرگرمی، نقش خود را به خوبی ایفا می‌کردند. کسانی که به نگارش مطالب فکاهی برای روزنامه مشغول بودند، در واقع طنزپردازانی بودند که مطلب خود را با نمادهای طنزآمیز و یا نوشته‌های طنزآمیز، به مخاطب ارائه می‌کردند. شاید سردبیران به این بخش، نخست چونان ستون یا صفحه‌ای نگاه می‌کردند که قرار است - در مطبوعات - برای جامعه و مخاطبین سرگرمی ایجاد کند و با همین طنزهای کوتاه، مخاطبین را راضی کند. اما به تدریج این وضع توسعه پیدا کرد.

همین طنزها خود زمینه‌ای فراهم کردند که فضای بیشتری در روزنامه به چنین موضوعاتی اختصاص داده شود. جذابیت این مطالب بیشتر از آن جهت بود که با زندگی روزمره مردم مربوط بود. در ابتدا چنین مطالبی تنها محدود به یک پاراگراف می‌شدند. اما به تدریج گاهی یک ستون نیز به این گونه مطالب اختصاص داده می‌شد. این روند تا جایی پیش رفت که صفحه‌ای ویژه از هر روزنامه به موضوعات طنز و فکاهی اختصاص می‌یافت و در نهایت پاره‌ای از همین موضوعات، منشأ نوشتن مقاله‌ای صنفی در روزنامه می‌شد که از اهمیت بسیاری برخوردار بود. چاپ این مقاله‌های صنفی در روزنامه خود به خود موجب می‌شد که کسانی را هم به واکنش برانگیزد، چنان

که در روزنامه‌های دیگر به چاپ مقالاتی در پاسخ به چنین مقاله‌هایی دست بزنند . بنابراین بعد فکاهی روزنامه بعد از آن که سردبیران به ابعاد مختلف آن در این روند پرشتاب به خوبی توجه کردند ، رشد کرد . به ویژه که شیوه‌ای بسیار ساده که در این روش مربوط به نوشتن اسم افراد و یا نام منصب‌های آنها با یکی دو حرف اختلاف بود . به بیانی دیگر : با دست کاری ساده‌ای در این یا آن نام ، زمینه‌ای برای طنز فراهم می‌شد ؛ چنان که می‌شد چنین حرکت‌هایی را اشتباهات ماشین نویسی تلقی کرد . گویی سردبیران نیز به این گونه خطاهای خنده‌آوری بازیگری ، توجهی می‌کردند . به هر روی این سبک روزنامه‌نگاری فکاهی ، به تدریج رشد کرد و سهم بسیار زیادی را در شکل‌گیری روزنامه‌نگاری بازی کرد و در واقع می‌توان به آن به عنوان یک عنصر مهم در شخصیت روزنامه توجه کرد .

در شرح داستان تحول و توسعه این ستون از روزنامه ، باید از نوعی تحول فوق‌العاده نیز یاد شود که با آن چه گذشت قابل مقایسه نیست ! . این تحول مربوط به دوران جنگ اخیر بود . البته هنوز نیز این تحول همچنان تداوم دارد . در واقع راز این ویژگی به این مربوط می‌شود که این ستون از روزنامه ، پناهگاهی بوده ، برای کسانی که می‌خواستند به نوعی عقایدی را بر خلاف عقیده عمومی بیان کنند . زیرا آنها می‌توانستند بدون اینکه از کسی بترسند و یا اینکه بخواهند متهم به جانب‌داری از کسی شوند ، به سادگی از این ستون روزنامه استفاده کنند و عقاید خود را آزادانه بیان کنند . گاهی اوقات این عقاید به کلی با عقیده عمومی و آنچه مرسوم بود ، تفاوت داشت و حتی گاهی اوقات این عقیده با عقیده خود روزنامه نیز تفاوت داشته است .

[در کشور خودمان تجربه‌های جالبی در این زمینه داریم که «توفیق» و «گل آقا» دو نمونه برای آگاهی از ظرفیت طنز و فکاهی است ، که نیازی به توضیح بیشتر نیست !]

یکی دیگر از مولفه‌هایی که می‌توان در شناخت شخصیت روزنامه از آن کمک گرفت ، توجه به نکته‌های پرسش‌انگیزی است که روزنامه در مورد یک موضوع بر آن پافشاری ویژه‌ای کرده است . به همین ترتیب است توجه آن چه روزنامه‌ای از آنها سرسری گذشته است و آنها را مغفول رها کرده است ، که می‌تواند در شناخت شخصیت روزنامه ، چشم‌انداز بسیار مهمی به مورخ تقدیم کند و جنبه‌هایی از شخصیت روزنامه را افشا کند .

هنگامی که ستون‌های اصلی روزنامه به موضوعات فکاهی اختصاص داده شده است این نشانگر برخورداری روزنامه از مخاطب‌های ویژه‌ای است که به این بخش علاقه‌ای ویژه دارند . به همین ترتیب صفحه اخبار اجتماعی هر روزنامه نیز مورد توجه و علاقه گروه‌هایی از جامعه است . این در حالی است که همواره توجه خاصی به مسائل آموزشی و امور تحصیلی ، معاملات املاک و مستغلات ، تئاتر ، هنر ، موزیک ، ورزش و دیگر جنبه‌هایی عمومی زندگی که منافع عموم مردم

جامعه در آن وجود دارد و عموم مردم به چنین موضوعاتی علاقه دارند، همواره در روزنامه‌ها به چشم می‌خورد. در واقع از این طریق می‌توان متوجه شد که روزنامه در تلاش است تا چنین موضوعاتی را تشویق کند و پرداختن به آنها را توسعه دهد.

این همه، مربوط به شرایطی است که در مدیریت و سیاست‌گذاری روزنامه، حساب و کتابی در کار باشد. چنین است که در این زمینه باید بخشی را هم به تجربه‌هایی اختصاص داد در شرایطی چون پی آمدهای انقلاب، چنان پیش می‌آید که «افتدودانی»!

در اینجا ما متوجه ابعاد دیگری از شخصیت روزنامه نیز می‌شویم. اما در این میان نکته‌ای که وجود دارد این است که: گاهی اوقات همین موضوع، می‌تواند زاویه‌ای دیگر را برای نگاه مورخ باز کند. زیرا این موضوعات مورد علاقه عموم مردم جامعه است. در نتیجه پرداختن به این موضوعات توسط روزنامه موجب می‌شود که عموم مردم به سمت آن اقبال نشان دهند و به مخاطبین روزنامه افزوده شوند. چنان که مطالب دیگر دستخوش چنین وضعی باشد. بنابراین توجه به این موضوع هم در شناخت شخصیت روزنامه باید مد نظر قرار بگیرد. [که این یا آن روزنامه، تا چه حد برای بازار گرمی خود حساب باز می‌کند؟ طبقه‌بندی روزنامه‌ها با چنین نگاهی، در گرو کاری بسیار دقیق و ظریف است].

گاهی اوقات مقالات ویژه‌ای هم توسط زنان نوشته می‌شود و یا گاهی مقالاتی ویژه توسط موسسات آموزشی و تحصیلی به چاپ می‌رسند. به همین ترتیب در برخی نشریات، مطالب یا مقالاتی را می‌بینیم که به نفع جریان ویژه‌ای نوشته شده است. مثلاً به نفع یک موضوع اجتماعی و یا در مورد یک بنیاد خیریه و یا حتی در مورد موضوعی مثل یک بیمارستان که به امور مربوط به بیماران دارای بیماری سل می‌پردازد، اختصاص داده شده باشد. گاهی نیز منافع مربوط به یک بنیاد یا نهاد محلی در روزنامه به چشم می‌خورد. همه این‌ها چراغ‌هایی است که می‌تواند مسیر راه مورخ را در شناخت شخصیت روزنامه تعیین کند.

تفاوت‌های بسیاری در شخصیت میان روزنامه‌های مختلف موجود در کشورهای مختلف وجود دارد. در این مورد کلان‌شهرهای عظیم را نیز می‌توان به طور مستقل به عنوان یک کشور حساب کرد. این مقوله در واقع در قلمرو مطبوعات کشوری و همچنین مطبوعات کلان‌شهری باید مطرح شود. در مورد کشور آمریکا، نباید گفت که بیش از ده درصد مطبوعات چاپ شده در این کشور، صرفاً اختصاص به شهرهای بزرگ دارد. اما به هر حال در این کشور - به عنوان مثال - هفته‌نامه کشور، دارای مشی خاص خود است. این هفته‌نامه توسط کسی منتشر می‌شود که در جامعه خود نوعی رهبری مردم را به عهده دارد و عده‌ای پیرو او هستند. در واقع موضوع اصلی او

در این هفته‌نامه، بر این محور استوار است که شهروندان پیر و او باید خود را در سایه‌ای از نوازش و محبت این یا آن مرشد و قطب احساس کنند که گاهی از موضوعات عاطفی به این منظور بهره می‌برد. [در ادبیات ما از چنین شیوه‌ای به «مرید بازی» تعبیر می‌شود که در شرح آن به فرصت دیگری نیاز داریم] روش کار این نشریه، به شدت با یک روزنامه شهری که هر روز با نگاهی خاص و به طور خشک و جدی موضوعات را به انتقاد می‌کشد، کاملاً متفاوت است. حتی در برخی موضوعات بسیار ریز نیز می‌توان این تفاوت‌ها را ملاحظه کرد.

مطبوعات مربوط به مادرشهرها، اصولاً دامنه‌ای بسیار گسترده از موضوعات را پوشش می‌دهند. زیرا مخاطبین آنها ساکنین این شهرهای بزرگ هستند. بسیاری از این ساکنین دارای مشاغلی هستند که به شهرهای دیگر سفر می‌کنند. برخی از آنها نیز برای تفریح و یا برای امور غیر شغلی به دیگر شهرها سفر می‌کنند. بنابراین طبیعی است که علاوه بر ملاحظات خاص اجتماعی در این شهرها، ملاحظات دیگری نیز وجود دارد و موضوعاتی در مورد سایر شهرها نیز پوشش داده می‌شود. این در حالی است که مطبوعات محلی و یا مطبوعاتی که تنها به منطقه یا یک ایالت کوچک تعلق دارند، معمولاً عملکرد بسیار ساده‌ای را بر عهده دارند. کار این گونه مطبوعات به صورت عمده این است که به عنوان یک وسیله ارتباطی میان ساکنین بخش‌های مختلف هر ایالت، نقش ایفا کنند و آنها را از اخبار یکدیگر مطلع کند. بنابراین همواره در این نوع مطبوعات نوعی حصار منطقه‌ای می‌توان مشاهده کرد.

در اغلب موارد، مطبوعات مربوط به شهرهای کوچک و مطبوعات محلی را می‌توان به سادگی تشخیص داد. زیرا این گونه مطبوعات بسیاری از موضوعات مهم را مورد غفلت قرار می‌دهند. در واقع غفلت آنها از موضوعات مهم و فراگیر به این دلیل است که چنین موضوعاتی با انتشار آن بر دوش مطبوعات شهرهای بزرگ است و گویی مردم همه قسمت‌های جامعه، از آن موضوعات خبر دارند، بنابراین مطبوعات محلی و منطقه‌ای کمتر با این موضوعات درگیر می‌شوند و بیشتر به موضوعات خاص خود می‌پردازند.

روزنامه، هفته‌نامه، ماه‌نامه، فصلنامه و گاه‌نامه نیز با یکدیگر متفاوت هستند. به عبارت دیگر، یکی از مولفه‌های دیگر شخصیتی مطبوعات، دوره انتشار آن‌هاست. به علاوه، همین موضوع دوره انتشار نیز در کشورهای مختلف یکسان نیست. به دیگر سخن، دوره انتشار در کشورهای مختلف، ابعاد مختلفی از شخصیت مطبوعات را تشکیل می‌دهد. در مورد تفاوت مطبوعات در کشورهای مختلف، کافی است گزارش‌هایی را که اصحاب مطبوعات کشورهای مختلف در مورد ماهیت مطبوعات خودشان ارائه کرده‌اند، را با هم مقایسه کنیم. مثلاً گوانز، در کار خود تفاوت میان شخصیت مطبوعات مختلف را در آلمان بررسی کرده است. مسینگهام نیز در مورد

مشخصه‌های خاصی که مطبوعات در شهر لندن به وسیله آنها خود و شخصیت خود را به نمایش می‌گذارند، نشان داده است.

در این میان، «اسمیت» بسیار بهتر از دیگران گزارش خود را در مورد بازخوانی یک‌شنبه، ارائه می‌کند: «ادبیات و سمت‌گیری این نشریه، در دوران شکوفایی خود نشان می‌دهد که در آن دوره این نشریه هوادارانی جدی در میان عموم مردم جامعه داشته است و بیشتر از سوی آنها پشتیبانی می‌شده است. هر چند شعار ما این است که پس از اصلاحاتی که در بریتانیا انجام شد، همه چیز درست شد، همه چیز نوسازی شد، همه چیز به اوج کمال خود رسید، در واقع اما باید گفت: نه که هیچ چیزی درست شد، نه در هیچ زمینه‌ای شاهد نوآوری بودیم و نه هیچ چیزی به هیچ پایه‌ای از تکاملی رسید که چندان اهمیتی داشته باشد.»!

هر روزنامه با نقش شخص خاصی تأسیس شده است و در آغاز تأسیس نیز سردبیری مشخص برای آن انتخاب شده است. گاهی هم ویژگی‌های شخصیتی این سردبیر بر روزنامه اثر می‌گذارد و روزنامه جنبه‌هایی از هویت خود را با تأثیر این سردبیر به دست می‌آورد. با گذشت زمان شاید این سردبیر تغییر کند و شخص دیگری جایگزین او شود. هر چند گاهی پس از آمدن سردبیر جدید و حتی نسل‌های جدید در روزنامه، برخی جنبه‌های شخصیت و مولفه‌های - هویتی روزنامه همچنان خود را - در آن روزنامه - حفظ می‌کند و یا دست کم تا حدی باقی می‌ماند. در واقع گاهی این مولفه‌ها با نقش سردبیران بعدی، به گونه‌ای با این همه ناخودآگاه حفظ می‌شود زیرا به عنوان شیوه مرسوم نشریه، پذیرفته شده است.

به هر روی، در نگاهی کلی، نمی‌توان شخصیت روزنامه را با شخصیت سردبیر یا دیگرانی که باروزنامه به نوعی در ارتباط‌اند، یکی دانست. زیرا روزنامه گذشته از، ویژگی‌های این و آن، خود یک شخصیت منحصر به فرد و متعلق به خودش است. این شخصیت کاملاً متفاوت از شخصیت افراد دخیل در روزنامه، حتی مهم‌ترین آنها می‌باشد.

این شخصیت روزنامه است که خوانندگان آن روزنامه را جذب می‌کند. دقیقاً عاملی هم که خوانندگان یک روزنامه را پراکنده می‌کند یا نمی‌گذارد به آن جلب شوند، همان شخصیت روزنامه است. البته به این نکته نیز باید توجه داشت که گاهی چنین به نظر می‌رسد که عامل جذب یا دفع خوانندگان یک روزنامه، نقش سرنوشت‌ساز سردبیر آن است و واقعیت اما این است که عامل اساسی، شخصیت خود روزنامه است. هر چند سردبیری نیز در زمینه سازی آن - بیش یا کم - نقشی داشته باشند؛ چنان که زمینه‌ای برای مغالطه شود. یک نمونه از این اشتباهات در واقع مربوط به گزارشی است که سی. کی. شارپ در مورد نشریه بازخوانی ادینبورو ارائه می‌دهد. او در گزارش خود چنین می‌گوید: «در اثر اصول مدیریت دموکراتیک آقای بروگام، تعداد دوپست

شماره از آخرین شماره نشریه بازخوانی ادین بورو، بازگشت داده شد. »

توجه به شخصیت یک روزنامه، همچنین در برگیرنده پرسش‌هایی در این زمینه است که: هر روزنامه تاجه اندازه با استانداردهای اجتماعی روز سازگاری دارد و یا تاجه اندازه از این استانداردها فاصله دارد؟ در این زمینه، می‌توان شاخص‌های زیادی را بر شمرده که شخصیت روزنامه‌ای را از دیگر روزنامه‌های مرسوم حتما نیز می‌کند. مثلا روزنامه عجیب و غریبی در آمریکا با جوهری فسفری به گونه‌ای خاص به چاپ می‌رسد که تنها در نور بسیار تندی مطالب آن قابل رویت است. همچنین روزنامه‌ای بر روی خمیری به شکل کاغذ به چاپ می‌رسد. جوهر به کار رفته در این روزنامه، غیر سمی است و بنابراین می‌توان روزنامه را مثل غذا بلعید؟ فرض کنید: شما بتوانید هر بامداد یک یا چند نان لواش خریداری کنید که خبرهای روز یا نکته‌های دیگری بر آن نوشته شده است. مطالب آن را بخوانید و پس از آن با صبحانه آن را مصرف کنید؟ روزنامه‌هایی که توسط بیمارستان‌ها برای دیوانه‌ها و بیماران روانی به چاپ می‌رسند، نشریاتی که در بخش‌های شمالی کشور تنها سالی یک بار به چاپ می‌رسند و یا روزنامه‌هایی که انتشار آنها ساعت مشخصی ندارد و بستگی به شرایط اخبار دارند. این گونه روزنامه‌ها تابعی از حوادث جدیداند که بسا در هر ساعتی از شبانه روز به چاپ برسند. آنچه گذشت، همه نمونه‌هایی از مطبوعات استثنایی و ناسازگار با استانداردهای اجتماعی است. هر چند این بخش از تاریخ روزنامه‌نگاری غرب تصویر را در نگاه می‌نشانده که در نخستین نگاه هیچ‌به‌کارمانمی‌آید. با این همه، نباید از نکته‌هایی سرسری بگذریم که به هر روی مربوط به رقابت رسانه در مقطع‌هایی از تاریخ غرب است. گویی در فضایی آزاد، فرصت پیدایش هر گونه شخصیت رسانه‌ای فراهم شده است؛ چنان‌که کودکانی استثنایی هم به دنیا آمده‌اند و چند روزی زیسته‌اند.

یک روزنامه هم در ایندیانا که تنها روزنامه‌ایست که کوشیده است تا زبان باستانی آن مردم را، حفظ کند. همچنین روزنامه‌هایی بر روی صفحاتی از پارچه زرد به چاپ می‌رسند که در واقع یادی از روزنامه‌های بسیار قدیمی است که در دوران باستان در چین وجود داشته است. شاید مورخ به نکته‌های فراوانی از این تفاوت‌های عجیب و غریب دست یابد. مثلا به این نتیجه برسد که: برخورداری از این روزنامه‌های عجیب و غریب، می‌تواند گویای گرایش‌های عجیب و غریب در ذهن مخاطبین آن روزنامه‌ها باشد. اما به نظر می‌رسد این موضوع بیشتر تابع کنجکاو‌ی‌های روان‌شناختی باشد و بنابراین بیش از آنکه بتوان از ارزش‌های تاریخی آن یاد کرد، باید از ارزش‌های روان‌شناختی آن سخن گفت.

گمنامی، به عنوان یک مولفه در شخصیت مطبوعات، عمدتا بر محور این پرسش می‌چرخد که اظهار نظر در مورد یک موضوع قرار است با نامی شناخته شده انجام شود یا با نامی ناشناخته؟

البته این موضوع در واقع گسترده و دامنه‌دار تر از آن است که با اشاره از آن سخن رفت. روزنامه‌ها در ابتدا نام هیچ فردی را در خود جای نمی‌دادند. البته نام کسی که روزنامه را چاپ می‌کرد، در آن وجود داشت. تقریباً حدود صد سال پس از ظهور نخستین روزنامه انگلیسی، این حرفه ناگزیر از تحمل رنجی عمیق شد. زیرا در آن تاریخ قانونی به تصویب رسید که به موجب آن، در همه رسانه‌های چاپی، اعم از کتاب، روزنامه، مجله و هر جزوه و نشریه‌ای، می‌بایستی نام مولف و آدرس محل اقامت او نیز به چاپ می‌رسید. من کمتر مردی را سراغ دارم که از این قانون راضی بوده باشد.

بورگزر جانسون در مورد همین قانون البته موضع کاملاً متفاوتی دارد. او این قانون را گامی به سوی وارستگی و بهینه‌سازی مطبوعات می‌داند. زیرا با نقش همین قانون بود که هر ستون از روزنامه و هر گزارشی که روزنامه منتشر می‌کرد، منبع آن و نویسنده‌اش مشخص شد. همواره در هر ستون نام خبرنگاران و گزارشگرانی به چشم می‌خورد که آن خبر یا گزارش را تهیه کرده بودند. هر گاه که خبرنگاری از روستاهای اطراف یا دیگر شهرهای حومه خبری تهیه می‌کرد، در کنار نام خود، نام شهر یا روستایی را هم که این خبر را در آن تهیه کرده بود نیز در کنار نام خود می‌نوشت. حتی کنار آگهی‌های تجاری و تبلیغاتی که گاهی نام طراح آن دیده می‌شد.

کار به جایی کشید که همین پایبندی به درج نام، به تدریج میدانی هم برای رقابت میان روزنامه‌ها شد. همواره یکی از آگهی‌هایی که روزنامه‌ها چاپ می‌کردند و به وسیله آن رقبای خود را از صحنه حذف می‌کردند این بود که: روزنامه با چاپ آگهی‌هایی به مخاطبین خود خبر می‌داد که مثلاً طی قراردادی که با یکی از نویسندگان مشهور منعقد کرده است، این نویسنده از این پس منحصر برای این روزنامه مطلب خواهد نوشت. در صفحات ورزشی هم گاهی آگهی می‌شد که: این صفحه ورزشی را فلان چهره شاخص ورزشی ویرایش می‌کند و سردبیر آن با چنین ترفندی موجب جلب مخاطب برای روزنامه بود. به همین ترتیب، در مورد صفحات هنری نیز این امتیاز بزرگی برای روزنامه محسوب می‌شد که منتقدین هنری پرآوازه‌ای صفحه هنری روزنامه را طراحی کنند و مقالات مربوط به موسیقی یا دیگر جنبه‌های هنر را بنویسند و در این زمینه اظهار نظر کنند.

کاریکاتوریست‌ها و طنزپردازان مشهور نیز دیگر چهره‌هایی بودند که روزنامه با تبلیغ نام آنها بر مخاطبین خود می‌افزود. تنها قسمتی از روزنامه که هرگز تحت تاثیر نام و انتساب به افراد قرار نگرفت، سرمقاله بود. اخباری هم که از آسوشیتدپرس و یا گزارشگران محلی روزنامه به چاپ می‌رسید، فاقد نام بود.

تحولی که افزوده شدن نام نویسنده به مقالات چاپ شده را در روزنامه در پی داشت، نویسندگان مقالات را برانگیخت تا در روزنامه اسم خود را نیز در کنار مقاله درج کنند؛ چنان که آنان همگی

به نویسندگان روزنامه تبدیل شدند و از این طریق به شهرت نیز رسیدند. در واقع آنها از روزنامه به عنوان محملی برای بیان دیدگاه‌های شخصی بهره‌کشی کردند. همان‌طور که برخی از آنها از ناشران نیز به این منظور استفاده می‌کردند. این در حالی بود که شخصیت روزنامه به عنوان منبعی در تغذیه خبری جامعه از بین رفته بود. زیرا در واقع توجه و اهمیت برخی خبرنگاران و نویسندگان روزنامه، چنان اوج گرفت که گاهی بیش از توجه به روزنامه بود.

البته در اینجا باید به نکته‌ای دیگر نیز اشاره کرد. در فرانسه، این امضای نویسنده بود که بیش از هر چیز اهمیت داشت، نام او حتماً باید نوشته می‌شد. این موضوع خود به خود موجب هرچه کم‌رنگ شدن اهمیت نشریه می‌شد و همواره پرسش این بود که: این یا آن نویسنده در مورد موضوع چه اظهار نظری کرده است؟ در انگلستان اما تا سال‌های سال، وضع متفاوت بود و به جای تکیه بر افراد، مردم می‌پرسیدند که تایمز در مورد این موضوع چه موضعی اتخاذ کرده است؟

در روند این تحول، تأثیرات مختلف و تا حدی متضاد به وجود آمد. جاه‌طلبی‌های شخصی و تلاش برای بهبود وضع رفاهی نویسندگان، مهم‌ترین و قدرتمندترین انگیزه‌هایی بود که در اثر این تحول به میان آمد. امیل زولا در سخنرانی سپتامبر ۱۸۹۳ در لندن به این موضوع اشاره کرد. او این سخنرانی را در حمایت از نام نویسنده و در ساختمان موسسه روزنامه‌نگاران لندن انجام داد. او در سخنان خود چنین گفت: هنگامی که یک نویسنده مطلبی می‌نویسد و به نام خود اشاره نمی‌کند و زیر اثر خود امضا نمی‌گذارد، در واقع باید درآمد حاصل از این راه را با ماشینی که کار چاپ را انجام می‌دهد تقسیم کند. چنین است که نویسنده خود را در حد نقش یک چرخ در این ماشین عظیم فرو می‌کاهد؟ آیا شما برای روزنامه‌نگارانی که اکنون عمری را سپری کرده‌اند و دوران پیری خود را می‌گذرانند، حقوق بازنشستگی قرار داده‌اید؟ آنها سال‌های زندگی خود را پی در پی وقف این کردند که امور عمومی و وظایف اجتماعی خود را انجام دهند، اما آیا نان دوران پیری آنها تضمین شده است؟ اگر آنها نام خود را در مقالات خود به چاپ برسانند، آنگاه قطعاً خواهند توانست پاداش خود را در جای دیگری جست و جو کنند. زیرا در این صورت، آنها برای خود کار کرده‌اند. اما هنگامی که آنها همه چیز خود را هزینه کنند و شهرت خود را نیز از دست بدهند، ناگزیر باید تا پایان عمر برای یک روزنامه کار کنند. در واقع در این شرایط نویسندگان روزنامه را می‌توان به برده‌های عهد عتیق تشبیه کرد که مجبور بودند تمام عمر را در بردگی و خدمت برای یک خانواده بگذرانند و راهی جز این نداشتند.

انفعال و انعطاف مطبوعات در مقابل موضوعات مربوط به امور رفاهی اعضای خانواده مطبوعات در واقع بیش از اینکه مربوط به چاپ نام نویسنده باشد، به دادخواستی از نویسندگان راجع بود، با این هدف که آنان بتوانند حقوق بازنشستگی خود را از طریق احیا کنند. در حقیقت،

قانون فرانسه، هر مقاله‌ای را که در زمینه امور سیاسی، فلسفی و مذهبی باشد، ملزم می‌کند که با آن نام نویسنده درج شود و جرایم بسیار سنگینی برای کسانی که از این قانون تخلف کنند و یا به فکر تخلفی از آن باشند، در نظر گرفته است. اما هدف از این قانون، در واقع انجام خدمتی به نفع افراد روزنامه‌نگار نیست. بلکه هدف از این قانون، کنترل و در برخی موارد توقیف مطبوعات است و به بن بست کشاندن آن هنگامی که مارک دتینگی در سال ۱۸۵۰ «قانون تنفر و کینه ورزی» را ارائه کرد، در مقابل مخالفینش چنین پاسخ داد: «شما می‌گویید طرح قانونی من، مطبوعات را فلج و خنثی خواهد کرد، نفوذ مطبوعات را از بین خواهد برد، و شخصیت آنها را از آنها خواهد گرفت. این همه اما دقیقاً همان چیزی است که من در پی آن هستم.» ام. لبویل از او پشتیبانی کرد و گفت: «ما باید ژورنالیسم را که در واقع جنگ سرد است، خاتمه دهیم، همان طور که به منازعات و سنگرهای جنگی خاتمه داده‌ایم.»

این موضوع با آن چه که از ام. بیامونت پرسیده شد، روشن تر گردید. پرسش این بود که: این قانون تا چه اندازه توانسته است از رونق روزنامه‌نگاری با نام مستعار جلوگیری کند؟ او پاسخ داد: «بسیار بهتر از آنچه انتظار می‌رفت. این قانون نتیجه مثبت داشته است.» در آغاز بسیاری از نشریات و روزنامه‌ها تلاش می‌کردند تا از اجرای این قانون سرباز بزنند. علتش نیز این بود که آنها از نام‌های گوناگون به عنوان نویسندگان مقالات خود استفاده می‌کردند و خوانندگان نیز بر این باور بودند که مقالاتی را که می‌خوانند، توسط نویسندگان مختلفی تهیه شده است. هر روزنامه، نام‌های مشخصی را با مقالات خود سنجاق می‌کرد و خوانندگان نیز باورشان شده بود که توسط افراد مختلف نوشته شده است.

اما همچنان که این قانون بیش از پیش اجرا می‌شد، به تدریج از ارزش، اعتبار و نفوذ روزنامه نیز در بین مردم کاسته می‌شد. در واقع معجزه روزنامه، با از دست دادن رمز و راز خود، نفوذ خود را نیز باخت. دنیا از اینکه توانسته بود یک قدرت سوء استفاده‌گر را تضعیف و تحقیر کند، به راحتی خوشحال بود. این در حالی بود که بسیاری از نویسندگان از اینکه می‌توانستند نام واقعی خود را در کنار مقالاتی که نوشته‌اند ببینند، خوشحال بودند و از این وضع اظهار شادمانی می‌کردند. در حالی که اکنون قوانین این چنینی در فرانسه منسوخ شده است، بسیاری بر این باوراند که اثر این قوانین کماکان بر مطبوعات فرانسوی باقی مانده است.

بی‌تردید تمایلاتی که به منظور پرهیز از روزنامه‌نگاری مستعار ابراز می‌شد، عمدتاً در صدد تضعیف شخصیت روزنامه بود. اما اینکه چنین ساز و کارهایی که به این منظور تدارک دیده شده بود، تا چه اندازه در پیشبرد این هدف موفق شده باشند، به روشنی معلوم نیست. به دیگر سخن نمی‌توانیم به روشنی اظهار نظر کنیم که این روش‌ها تا چه اندازه‌ای در از بین بردن شایستگی‌ها و

ظرفیت‌های شخصیتی روزنامه‌ها و اثر آنها بر جامعه موثر بوده است.

دولت‌ها همواره در پی این بودند که مطبوعات را وادار کنند تا نویسندگان، مقالاتی را که نوشته‌اند امضا کنند و نام آنها در کنار عنوان مقاله به نمایش گذاشته شود. در واقع هدف آنها از اجبار مطبوعات به گرفتن امضا از نویسنده و چاپ نام او در کنار مقاله، کاستن از نفوذ مطبوعات بود. در این فرآیند صاحبان روزنامه‌ها نیز به دولت کمک کردند. کمک آنها البته غیر مستقیم بود. آنها نام نویسنده را چاپ می‌کردند و از چاپ نام او به این منظور بهره می‌بردند که از طریق چاپ نام‌های جنجالی و نویسندگان مشهور، موجب شوند تا روزنامه آنها در مقیاس بسیار وسیع‌تری در میان بخش‌های مختلف جامعه دست به دست شود و به گردش درآید. اما همین موضوع خود به خود موجب کاسته شدن از اهمیت و نفوذ روزنامه می‌شد. در واقع نکته‌ای که در اینجا جالب است اینکه همه اصحاب مطبوعات و روزنامه‌نگاری به اتفاق آراء موافق چاپ نام در مقالات روزنامه‌ها بودند، اما دلایل آنها برای موافقت با این موضوع بسیار متفاوت بود.

نخستین مدافعان شیوه چاپ مقالات با اسم و امضای واقعی و پرهیز از روزنامه‌نگاری مستعاری، کسانی بودند که اعتقاد داشتند، که اعتبار کار با نام مستعاری در همه ابعاد اجتماعی ناچیز است. آنها به عنوان مثال به دادگاه‌ها استناد و شبیه‌سازی می‌کردند که: در دادگاه هیچ مدرک مستعاری قابل قبول نیست و کسی به چنین مدارکی اعتنانمی‌کند. حتی خود روزنامه نیز در بسیاری از موارد، مکاتبات و ارتباطاتی را که با نام مستعاری انجام می‌شد مردود اعلام می‌کرد و به آنها بی‌اعتنا بود. در واقع به طور خلاصه، استدلال آنها این بود که: روزنامه باید بیشتر نقش و شأن یک قاضی را در دادگاه داشته باشد و نباید نقش یک وکیل مدافع یا دادستان را بر عهده داشته باشد.

به علاوه آنها مدعی بودند که با آوردن نام و امضای واقعی، نویسندگان مسئولیت بیشتری را در مورد مقالاتی که می‌نویسند و متعلق به آنهاست حس می‌کنند و همین موضوع موجب می‌شود که در مجموع روزنامه تقویت شود. کسانی که بعدها به حمایت جدی‌تر از موضوع نام‌های واقعی در روزنامه‌نگاری پرداختند، آشکارا تحت تاثیر تمایلات شخصی در این زمینه قرار گرفته بودند. زیرا آنها می‌خواستند که کارها و نوشته‌های آنها به عنوان کارهای شخصی توسط جامعه به رسمیت شناخته شود. البته همین تمایل شخصی، زمینه را برای حملات بسیار تندی توسط برخی مخالفین فراهم آورد. این مخالفین مدعی بودند که این نوع نگرش، تحت تاثیر عنصر خودخواهی به وجود آمده است. بنابراین دست روزنامه‌نگارانی چون برودریک باز ماند تا همچنان در مورد درستی این موضوع در تردید به سر برند و نتوانند تصمیمی قطعی بگیرند.

همین موجب شد که ریناچ نیز با چاپ نام و امضا مخالفت کند. او بر این باور بود که شخصیت روزنامه باید به خودی خود حفظ شود و نباید با سنگینی این نام‌ها شخصیت روزنامه را خرد و

تخریب کرد. او می‌گفت: چنین رویه‌ای موجب خواهد شد که در حرفه روزنامه‌نگاری نیز فردگرایی توسعه یابد و توسعه فردگرایی نیز به نوبه خود موجب اغراق از یک سو و محدودیت روزنامه از سویی دیگر است. بنابراین نظر او این بود که روزنامه‌ها باید مقاله‌نویسی مستعار را همچنان ادامه دهند و این رویه را تابع تمایلات فردی قرار ندهند.

البته به آنچه گفته شد، این نکته را هم باید بیفزاییم که: بسیاری از نویسندگان هستند که اصولاً علاقه ندارند نام آنها در کنار نوشته‌هایشان چاپ شود. زیرا این دسته از نویسندگان برای اثرگذاری بر جامعه و اعمال نفوذ بر عموم مردم نمی‌نویسند. در واقع آنها به این منظور می‌نویسند که خود را تخلیه و آزاد کنند. به تعبیر دیگر، این دسته از نویسندگان در پی این هستند که ذهن خود را آرامش بخشند. هر چند ممکن است در مواردی آنها به اثرگذاری بر افکار عمومی نیز بیندیشند، اما در واقع این هدف ثانوی آنهاست. این قبیل نویسندگان به این نتیجه رسیده‌اند که مقالاتی که بدون درداشتن نام آنها به چاپ می‌رسند، کمتر توجه عمومی را در جهت مرکز توجهات به سمت آنها جلب می‌کنند. اما از آنجا که مقصود آنها تنها از این طریق به دست می‌آید که مطالب آنها چاپ و منتشر شود، این ملاحظه برای چنین نویسندگانی نسبتاً بی‌اهمیت تلقی می‌شود.

یکی از نویسندگان به نام اسکوپتهار بر این باور است که در این مورد، همیشه وضعیت صلح، وضعیتی سیاه است. او سپس ادامه می‌دهد: «نوشتن با نام مستعار، پناهگاهی است برای آسیب‌های گوناگونی که ممکن است در زمینه مطبوعات و کار مطبوعاتی رخ دهد. این سنت، سنت ناپسندی است که باید هر چه زودتر کاملاً متوقف شود. هر مقاله، حتی در روزنامه، باید به همراه نام مولف آن به چاپ برسد. سردبیران نیز باید به دقت پایبند شوند تا در مورد امضای مولف بی‌هیچ کم و کاستی مسئول باشند. این امضا باید کاملاً دقیق باشد. بنابراین آزادی مطبوعات باید تا این اندازه محدود شود. هدف از این سازو کار این است که اگر کسی با شیور روزنامه حرف خود را به گوش جامعه می‌رساند، این حرف با توجه به شهرت نویسنده قابل پاسخ‌گویی باشد. این در روزگاری است که نویسنده دارای احترام و شرافت خاصی است. اما هنگامی که پیشینه نویسنده فاقد این شرافت و احترام است، همین کلمات او و همین نوشتار او، موجب می‌شود که نویسنده به شهرت و احترام برسد. در واقع در این صورت، نویسنده با اثر طبیعی کلمات خود به این شهرت می‌رسد. همین موضوع موجب می‌شود که حتی بی‌اهمیت‌ترین نویسندگان نیز در دایره انحصاری خاص خودشان، به خوبی شناخته شوند. اثر طبیعی چنین شناختی این است که روزنامه‌ها نمی‌توانند به سادگی به دروغ‌پردازی مشغول شوند و دست کم دو سوم از دروغ‌پردازی آنها کاسته می‌شود. به علاوه از این طریق، بی‌پروایی و جسارت و زبان‌های تند و سمی روزنامه‌ها نیز کنترل می‌شود.

اندیشه‌ها و عقاید مختلفی که در دوره‌های مختلف و در کشورهای گوناگون بر شرایط ملی و شرایط سیاسی موثر بوده است، به طور خودکار بر مطبوعات نیز موثر بوده است. چنین اندیشه‌هایی موجب شده است که مطبوعات در هر زمان نسبت به زمان دیگر ناگزیر شوند تا خود را با زمانه‌ای که در آن قرار دارند، هماهنگ سازند و با شرایط آن زمان مطابق شوند. همین موضوع در واقع موجب می‌شود که روزنامه‌ها، ماهیتا با نشریات ادواری متفاوت باشند. مطبوعاتی که دوره انتشار آنها روزانه یا هفتگی بودند تا حدی مسئله امضا و چاپ نام را پذیرفتند و به آن عمل کردند.

این در حالی بود که نشریاتی که دوره انتشار آنها ماهانه یا فصلی بود، به طور کلی این موضوع را پذیرفتند. جان مورلی، در جلسه تودیع خود به عنوان سردبیر دو هفته‌نامه بازخوانی، چنین می‌گوید: «یکی از مهم‌ترین تجربیاتی که من در دوران تصدی این دو هفته‌نامه با آن برخورد کردم، مقالات امضا شده بوده که دقیقا با نام نویسنده به چاپ می‌رسید. اما همین تحول موجب شده بود تا زمینه‌ای وسیع برای بسیاری از تحولات دیگر نیز فراهم آید. ولی شاید کمتر نیمی از آنچه وی به عنوان محاسن و معایب این رویه و این تحول پیش‌بینی کرده بود، در عمل به وقوع پیوست.

فردریک هاریسون نیز بر این نکته به گونه‌ای دیگر تأکید دارد. او ارزش اساسی پایبندی به مقالات امضا شده را در این می‌داند که فرصت مناسبی را برای مردم قرن نوزدهم فراهم آورده است. زیرا از طریق همین رویه، فضایی به وجود آمده است که مردم جامعه می‌توانستند آزادانه در مورد موضوعات و پرسش‌های مهم و مطرح در جامعه به بحث و تبادل نظر بپردازند. البته در این میان یک نشریه نه چندان مشهور نیز وجود داشت که به گونه‌ای دیگر سیستم امضا را به اجرا می‌گذاشت. این نشریه، در آغاز ورود یک نویسنده، نام او را منتشر نمی‌کرد. اما پس از اینکه نویسنده در چند شماره مطلب منتشر می‌کرد، آنگاه نام او را نیز فاش می‌کرد. اما این نشریه تنها حدود پنج سال این رویه را ادامه داد و پس از آن به طور کلی نام نویسنده را درج می‌کرد.

پذیرش عمومی موضوع امضا توسط ماهنامه‌ها و فصلنامه‌ها، در واقع نگرشی در مقابل کسانی بود که با این رویه مخالف بودند. زیرا آنها همچنان می‌خواستند در فضایی غیر واقعی، روح ریاکارانه و غوغاسالارانه را ادامه دهند. مجله چوب‌سیاه، در این زمینه گزارشی به چاپ رساند و در آن به یک ویژگی مثبت مطبوعات و مجلات آمریکایی پرداخت. در این گزارش، یکی از امتیازات مجلات آمریکایی این ویژگی بود که آنها دارای صفتی بسیار ارزشمند هستند که بر روی جلد مجله، نام تمام کسانی که سهمی در تهیه مقالات این مجلات داشته‌اند به نمایش گذاشته می‌شود. به علاوه در آن جا به بهره‌گیری از نام‌های مستعار گرایش ناچیزی هست. البته این موضوع به عنوان یکی از امتیازات بسیار سطحی مجلات آمریکایی معرفی شده بود.

بنابراین چاپ نام نویسنده در کنار مقاله، موجب شد شمار مردان و زنانی که نام خود را

چاپ شده می‌یافتند، بسیار زیاد شود. در این زمینه، بعدها نویسنده‌ای به نام آنتونی تروپل اظهار داشت: «در حالی که موضوع چاپ اسم واقعی در کنار مقالات برای نویسنده و به طور کلی برای روزنامه‌نگاران، امر مفید و ارزنده‌ایست، اما روزنامه‌نگاری و کار مطبوعاتی با استفاده از نام مستعار، برای عموم مردم که خوانندگان مطبوعات هستند، بهتر است.»

هر چند شاید به نظر برسد که آوردن نام در کنار مقالات چاپ شده، موجب شهرت روزنامه‌نگار می‌شود، اما هرگز نباید فراموش کرد، که صرفاً آوردن نام موجب این شهرت نمی‌شود. گاهی اوقات فرآیند عکس طی می‌شود. یعنی محتوای نوشته‌ای چنان ارزشمند است که نویسنده‌اش تنها به این دلیل که آن مقاله را نوشته شهرت پیدا می‌کند.

می‌ماند این پرسش که: روزنامه و مقالات آن محصول ذهن‌ها و اندیشه‌های انسان‌های بسیار مختلفی است. روش‌ها و سنت‌های معمول مطبوعات در هر کشوری با کشور دیگر تفاوت دارد. در یک کشور واحد، سنت‌ها و روش‌های مورد استفاده مطبوعات، در زمان‌های مختلف با هم تطبیق نمی‌کنند و با توجه به زمان، این سنت‌ها و قواعد نیز متفاوت است. این همه، مورخ را در تصمیم‌گیری بر سر دوره‌ای‌های مربوط به ارزیابی مطبوعات به عنوان منبع تاریخی، در تنگنا قرار می‌دهد.

گاهی اوقات پیش می‌آید که چاپ نام نویسنده در کنار مقاله، بر اعتبار و اهمیت مقاله از نقطه نظر صحت می‌افزاید. در این حالت اگر مورخ آن موضوع را از نقطه نظر صحت دنبال می‌کند و اگر چاپ نام در این زمینه کمک می‌کند، پس بدیهی است که او مقالات با نام را نسبت به مقالات بی‌نام ترجیح می‌دهد. اما هنگامی که چاپ نام در کنار مقاله موجب این می‌شود که نویسنده تحلیل‌های شخصی را در مورد خبر ارائه کند، آنگاه مورخ باید مقاله‌ای را ترجیح دهد که بدون نام به چاپ رسیده است. بنابراین در چنین شرایطی نام مستعار و یا بدون نام بودن برای مورخ سودمندتر است. این نکته را نیز باید یادآوری کنیم که هنگامی که با انبوهی از اندیشه‌ها و سنت‌ها روبرو می‌شویم، نمی‌توان اصولی کلی برای آن ارائه کرد. در واقع هر مورد باید به طور مجزا و با توجه به شایستگی‌های خاص خودش مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار بگیرد.

حتی امیل زولا که از اساس به شدت موافق این است که در کنار مقالات اسم نویسنده به چاپ برسد نیز در یک مورد ملاحظه‌ای دارد. او معتقد است که چاپ نام نویسنده در کنار مقاله، به عنوان یک امتیاز شخصی برای روزنامه‌نگاری فردی مهم است. اما او خود می‌پذیرد که در عمل، چاپ نام نویسنده در کنار مقالات سیاسی در مطبوعات فرانسوی، موجب این شده است که شایستگی و قدرت نفوذ مطبوعات این کشور تا حد قابل توجهی دستخوش ضعف شود. در واقع او می‌پذیرد که این فرآیند دستاویزی برای نابود کردن احزاب و نفوذ آن‌ها، از طریق مطبوعات بوده است. اما او در

عین حال، اضافه می‌کند که ما باید نکته دیگری را نیز مورد توجه قرار دهیم: بخش بسیار عمده‌ای از منازعات سیاسی، در واقع از طریق همین رویه چاپ نام، به وجود آمده است و به خوبی قوت گرفته است. از سوی دیگر، همان‌طور که سنت نویسندگان مطبوعاتی و روزنامه‌نگاران سیاسی انگلستان این است که با نام مستعار بنویسند، تداوم این شیوه به احتمال قوی می‌تواند در راستای تقویت قدرت، نفوذ و بهبود مطبوعات آنها موثر باشد.

در این زمینه، در واقع - در پایان تحلیل - به این نتیجه می‌رسیم که این مسأله خودبه‌خود، در یکی از جنبه‌های تفاوت‌های ملی موجود بین ملل، حل می‌شود. «در فرانسه، مطبوعات روزنامه‌ای مدرن، چیزی است که روزنامه‌نگار آن را به وجود آورده است. اما در انگلستان، در واقع بازتاب افکار عمومی، آن را به وجود آورده است.» این نگرش، با نگاه ترویل نیز همگون است. او چنین می‌گوید: «در فرانسه مطبوعات ادواری این کشور، اجازه ندارند که افکار عمومی را جهت دهند و راهنمایی کنند.» «در آلمان، جایی که عقاید موهن بیسمارک در مورد روزنامه‌نگاران، حرف اول را می‌زند و همان‌جا که دولت، مطبوعات را با قوانین بسیار عریض و طویل تحت کنترل خود در می‌آورد، در بیشتر نگرش‌ها، استفاده از نام مستعار و چاپ مقالات بدون نام، ترجیح داده می‌شود. آری در این کشور، قلم، در مرتبه بالاتری نسبت به کسی قرار دارد که قلم را در دست می‌گیرد و در نتیجه نام فرد از اهمیت کمتری برخوردار است.

یک مورخ اما هنگام کار با مطبوعات تاریخی باید به تفاوت‌ها توجه داشته باشد. به عادت چاپ مقالات با نام در فرانسه، و به رویه روزنامه‌نگاری مستعاری در مطبوعات انگلیسی توجه کند؛ چنان که او در آمریکا باید به تمایلات بسیار افراطی در زمینه چاپ نام در کنار مقالات مجلات و مطبوعات ادواری بی‌توجه نباشد. مورخ همچنین باید به روزنامه‌نگاری مستعاری ناپیدا و نامحسوس آلمانی نیز توجه کند. به علاوه مورخ در مورد رویه فصلنامه‌ها و ماهنامه‌های اولیه و همچنین فصلنامه‌ها و ماهنامه‌هایی که بعداً ظهور پیدا کردند، نیز باید بیندیشد. در نهایت اینکه در هر کشوری، با تغییر عنصر مکانی، مطبوعات نیز تغییر می‌کنند و به همین ترتیب، آوردن نام نویسنده و یا استفاده از سبک مستعاری، نیز تغییر پیدا می‌کند.

نیز این عامل جغرافیایی و مکان انتشار مطبوعات است که روشن می‌کند: آیا نشریه ارگان یک گروه خاص است یا اینکه خود محکمه‌ای مستقل از وابستگی حزبی است؟ اگر نشریه یک ارگان است، آن‌گاه استفاده از نام مستعار باید یک قاعده کلی برای آن باشد. اگر نشریه یک محکمه باز است، آوردن نام نویسنده، یک محور اساسی است. فردیک هاریسون، در پانصدمین شماره نشریه قرن نوزدهم، بر اهمیت و ارزش این اصل که همواره نام مولف ذکر شود، تأکید کرد. او علت ارزش این رویه را در این می‌داند که: برخورداری از چنین رویه‌ای موجب می‌شود

که عموم مردم جامعه بتوانند در فضایی باز با یکدیگر سخن بگویند. زیرا نویسندگان همواره نام خود را ذکر می‌کنند. او به منظور اینکه مثالی عینی از ادعای خود ارائه کند، فهرستی بلند بالا و دسته‌بندی شده ارائه کرد و نشان داد که چگونه با کنار هم قرار دادن این لیست‌ها می‌توان از آنها یک دایره بحث تهیه کرد. در این لیست هم مردان انگلیسی حضور داشتند و هم حضور غیر انگلیسی‌ها محرز بود و به خوبی نشان داده شده بود که چگونه عقاید مخالف با یکدیگر بحث می‌کنند.

مسئله آوردن نام در میان مجلاتی که می‌خواهند همه جنبه‌های مناقشه‌آمیز و مخالف یک موضوع را بررسی کنند و مطبوعاتی که ارگان یک گروه خاص هستند، بسیار متفاوت است. زیرا دسته دوم، به یک جریان خاص وابسته و در واقع وفادار به آن جریان هستند. مثلاً نشریه بازخوانی ملی، این حالت را دارد. همه مراحل این موضوع، در ذات مطبوعات تنیده شده است و تمامی آنها باید در هنگام تحقیق توسط شخص مورخ بر شمرده و محاسبه شوند.

تفاوت‌های ناسازگار موجود بین نویسندگان و مطبوعات به طور عمده بر شخصیت مطبوعات اثر می‌گذارد. نویسندگان بنا به دلایل شخصی، بر چاپ نام در کنار مقالات و نوشته‌های خود اصرار می‌ورزند و روزنامه‌ها به خاطر اینکه بتوانند قدرت و نفوذ خود را حفظ کنند، بر استفاده از نام‌های مستعار یا چاپ مقالات بی‌نام، تأکید دارند.

یک عنصر در شخصیت روزنامه، مربوط به این است که نویسندگان فردی، از میان این توده انبوه سربر می‌آورند. با این همه، گروه دیگری معتقدند که زبانی که از این طریق به روزنامه آسیب می‌زند، بیش از منافع آن است. سرو میس در این زمینه، می‌گوید هیچ مقام معنوی تاکنون بیش از روزنامه‌ها خودخواهی و غرور خود را این چنین نشان نداده است. او این موضوع را قاطعانه بیان کرد. اما اکنون بسیار اند افرادی که به خاطر از دست رفتن شیوه روزنامه‌نگاری مستعاری تاسف می‌خورند و داد پشیمانی سر می‌دهند.

اجازه دهید در اینجا از یک تشبیه استفاده کنیم: هنگامی که نام نویسنده در کنار مقاله نوشته می‌شود، در واقع وضع روزنامه مانند یک خوشه انگور است که دانه‌های آن را می‌توان مجزا مشاهده کرد. اما هنگامی که روزنامه از شیوه استعاری استفاده می‌کند، در واقع به یک پرتقال می‌ماند که نمی‌توان دانه‌های آن را از هم جدا کرد.

پرسش دیگری که در اینجا طرح می‌شود این است که آیا روزنامه‌ها روح دارند؟ این پرسش برای نخستین بار توسط ادموند گارت مطرح شد. او به این موضوع، بر مبنای استدلالات خود پاسخ داد. اما به هر روی وقتی بپذیریم که روزنامه شخصیت دارد، ناگزیر باید بپذیریم که روزنامه روح نیز دارد. تلاش‌های زیادی شده است تا نشان داده شود که شخصیت واقعی روزنامه چیست و بنابراین در مورد نفوذ و اثر روزنامه نیز باید به همین موضوعات مربوط به شخصیت روزنامه

توجه کرد. ما برای این منظور می‌توانیم جدول‌هایی از موضوعات مختلفی که توسط روزنامه‌های مختلف به آنها پرداخته شده است ترسیم کنیم. موضوعاتی چون اخبار، اندیشه‌ها، مسائل جنایی، آگهی‌ها، تصویرها و مواردی از این دست. اما نکته مهم‌تر این است که عناصر دیگری نیز هستند که در شخصیت روزنامه و شکل‌گیری آن موثر هستند. بنابراین تنها جدول‌بندی اطلاعات روزنامه نمی‌تواند نگرشی نهایی در مورد شخصیت روزنامه به مورخ ارائه کند و او باید همه عوامل تشکیل‌دهنده شخصیت یک روزنامه را در نظر بگیرد.

اگر مورخ تصمیم دارد از روزنامه به عنوان منبعی تاریخی در پژوهش خود بهره‌برد، هرگز نمی‌تواند از زیر بار شناخت شخصیت روزنامه‌شانه خالی کند و یا خود را به تجاهل بزند. در این زمینه، مورخ اگر نمی‌تواند همه وجوه شخصیتی روزنامه را بررسی کند، دست‌کم باید به تلاش‌هایی در حد توان خود به منظور پرده‌برداری از شخصیت روزنامه دست بزند. زیرا قدرت روزنامه برای اینکه در راستای پژوهش یک عنصر خیر باشد یا یک عنصر شر باشد، تا حد بسیار زیادی به شخصیت آن بستگی دارد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی